START

UCLA Reprographic Service

REEL 79

UCLA

UCLA Reprographic Service

UCLA

Microfilmed 1990

University of California
Reprographic Service
Los Angeles, CA 90024-151804

<---------->

6 inches

Reduction Ratio 8:1

UCLA Reprographic Service

National Preservation Program for Biomedical Literature:

Preservation of Persian and Arabic Medical Manuscripts

Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles

(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

The material on this microfilm is of varying quality. Portions of the material may illegible due to:

Aged paper
Foxed, stained, or insect damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink

Red and purple within the manuscripts may appear paler.

AIIM

Association for Information and Image Management

1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910

301/587-8202

MS303-1980

Centimeter

Inches

MANUFACTURED TO AIIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.

Los Angeles,
University of California

Louise M. Darling Biomedical Library

History and Special Collections
Division

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

For permission to publish, or obtain
copies of microfilm, write to:

History and Special Collections Division
Louise M. Darling Biomedical Library
University of California, Los Angeles
Los Angeles, CA 90024-1798
U.S.A.

*Ms.
coll. Persian medical manuscripts. -- ca.
no.60 1100-ca. 1900.
RARE 150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.

Entire collection microfilmed as part of a National Library of Medicine preservation project: the preservation master negative is at NLM; the printing master negative is at the University of California's Southern Regional Library Facility; a positive copy is housed in the UCLA Biomedical Library's History Division.

Formerly a part of: Near Eastern manuscript collection, Dept. of Special Collections, University Library, University of Califonia, Los Angeles, and assigned accession no. 1117. Transferred to the History Division of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M ejf 891113 CLUHsl SEE NEXT CRD

*Ms.
coll. Persian medical manuscripts. ... ca.
no.60 1100-ca. 1900. (Card 2)
RARE March, 1986.

Finding aids: Annotated and indexed list available in library: Richter-Bernburg, Lutz, Persian medical manuscripts at the University of California, Los Angeles : a descriptive catalogue (Malibu : Undena Publications, 1978)

1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts, Medical. I. University of California, Los Angeles. Louise M. Darling Biomedical Library. History and Special Collections Division. II. Series: Near Eastern manuscript collection ; no. 1117.

CLU-M ejf 891113 CLUHsl

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 79

Author: Anonymous

Title: (Untitled, fairly common work on extracts and uses of minerals, oils and strictures)

47 fols., 164 x 110 mm

Ms. not catalogued in Richter-Bernburg. Description supplied by Dr. Hossein Ziai, Department of Near Eastern Languages and Cultures, UCLA (May, 1990).

A 805 1
Coll. 1117
Ms. 79
Theb. etc.

THE LIBRARY
OF
THE UNIVERSITY
OF CALIFORNIA
LOS ANGELES

BLANK PAGE

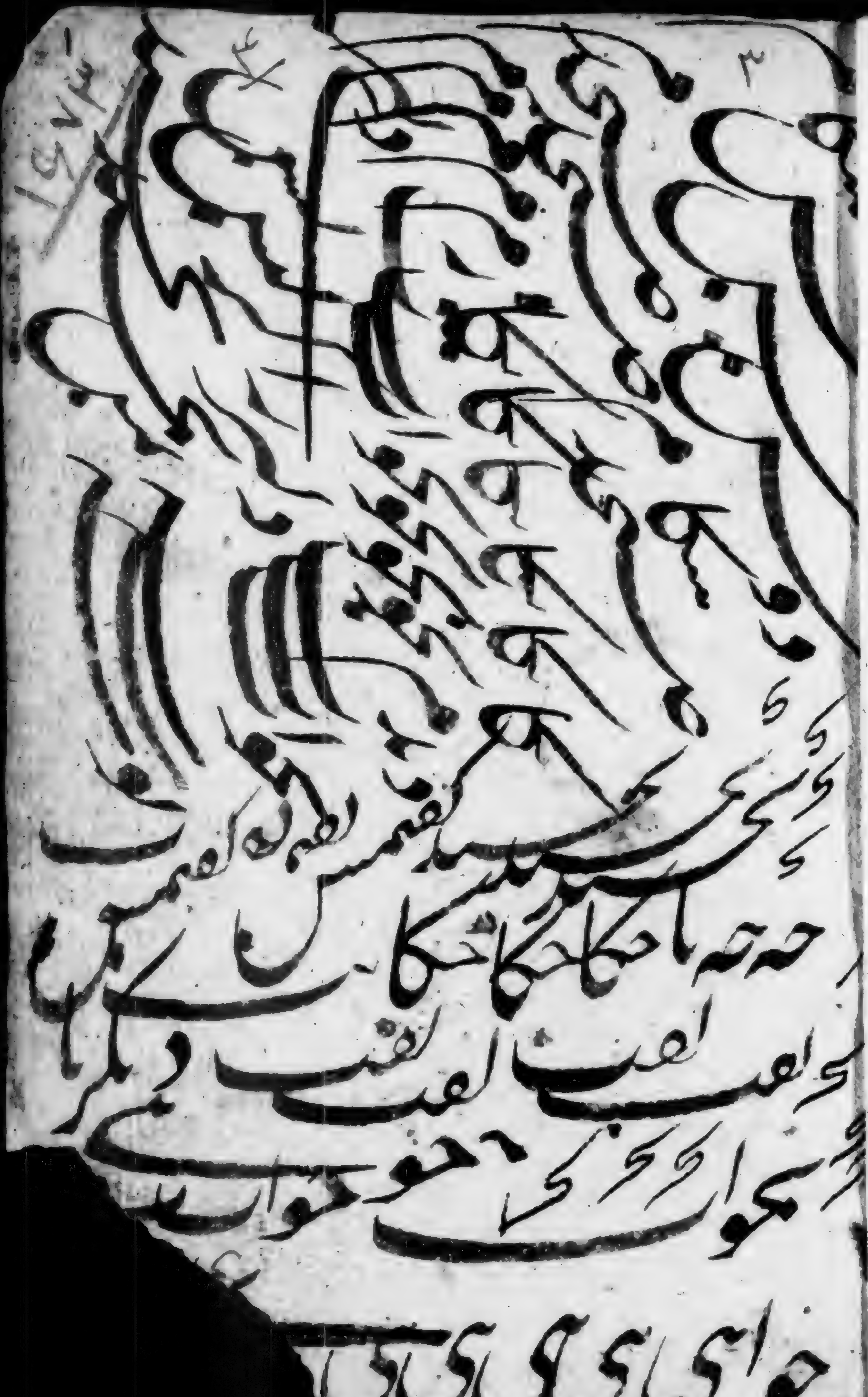

۲

BLANK PAGE

ASIAN 35

قوة ... ... و علی استنباط از جواهر بنا بر پرسش علامه
و قیمت و منفعت و معرفت و خاصیت و ... ... شیخ ...
الشیخ ابو علی سینا معروف علوم نافع اگر فرد ... ...
خواجه نصیر و هم ... معرفت معادن طوابع

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

اما بعد چند کلمه مرقوم میشود از انواع جواهر ... ...
از رنگ و وزن و قیمت و خاصیت و غیره اول الزبرجد و ...
دوم ... یاقوت ... ... از ... ...
... ... مفهوم ... ...
... ... از شرح و تعریف زمرد باید اگر باشد

الباب ... سیوم زمرد

زمرد همه نوع هست و معدن او در ولایت مصر
در آنجا کوهستان ... باشد و آن کوه سر مغرب بود
... ... بالای صعید مصر هم میگویند معدن باشد

و وزن زمرد

((بسم الله)) ... ... [illegible]
... ... [illegible]

و عزت زمرد در هندوستان بیشتر از آن ... ...
و لا ... بعضی گفته اند زبرجد و زمرد یکیست
و بعضی گفته اند زبرجد جوهری دیگر است و بهتر از زمرد
و الحق هر دو یک جوهر است و ... ... است بهترین انواع
زمرد را زبرجد خوانند و انواع زمرد ... است ... و ز
زنگاری و ذبابی و صیقلی و ظلمانی و صابونی و ریحانی
و بحری و صابونی و آسی و کراثی اما ... آن بود در
سبزی ... چغندر ماند و زنگاری آنکه بزنگار ماند و ذبابی
آنکه در او ... سبزی بنظر آید و صیقلی که مانند ...
... ... در آن ... ... و ظلمانی آنکه ... ...
... ... ماند و صابونی ...
و بحری آنکه آب دریا ماند و ... آنکه ... ماند ...

امکان مشهور

داخل کتابخانه ... شد
... ۷۰۳۹ ...

و گفته اند صد بار منسوب بمعدنهاست و در آتش بزرگ مدور ماند
و گرانبهاتر آنکه مانند گندنا باشد و بهترین آسی باشد
پس کراثی پس سلقی پس ریحانی پس ذبابی پس ظلمانی
پس زنگاری و در جمله پاره سبز سبز باشد و آبدار و
و صافی و زمرد در دفع زهر کشنده
و برهان بصر آرد و طاقت آتش ندارد و آبگینه رنگ کرده
و بجای زمرد کنند و سنگهای سبز باشد که زمرد
ماند و از آن جمله سنگی است که آنرا [illegible] خوانند اما گاه در
سوهان از زمرد سخت تر باشد و میناگر زود در شکست
و زبرجد بسیار دیده باشد مشتبه شود
و زمرد بهترش آنکه آبدار باشد و گفته اند آنکه
دو دو سار بها کنند و دو دو [illegible] دینار آید و ده [illegible]
مثقال [illegible] دینار و یک مثقال [illegible]
و بجای [illegible] حاصل زمرد

گفته اند هر کس زمرد با خود دارد خواب بد نبیند
و قوت دل دهد و از صرع ایمن باشد و زمرد در مفرحهای بکار
برند و گویند بجوش شکم و اسهال سود دارد و دانگی زمرد سحق
از زهرهای که داده باشند و از زهر گزندگان خلاص دهد
با آنکه برپشت و موی بیفکند و وقتی که زبان زنان [illegible] بر آن
نبندند زر و صرها نهند

چهاردهم الماس

معدن الماس بهندوستان شهر [illegible] جزیرها
که در طرف مشرق است و بعضی گویند کشمیر [illegible]
و در معدن یاقوت بسیار ریزهای الماس باشد و بعضی گویند
الماس در زر و صرها باشد میان کوههای بلند
که سر کوهها [illegible] اهنست اما میان دو جانب [illegible] راه نیست
از بلندی کوهها و از آنکه در آن کوهها جانوران باشند

که قصد مردم کنند و کسانی که بطلب الماس شوند ریزهای گوشت
در آن رودخانها افکنند و مرغان مردار خوار باشند که گوشت
از آنجا برگیرند و بر سر کوه آرند و بر درخت آشیان خود بجهت بچگان
خویش الماس پارها که در گوشت گرفته باشند آنجا بماند و
آن کسان که بطلب الماس رفته باشند برگیرند و بعضی گفته‌اند
مرغی باشد بشکل خفاش بعضی گویند که در خانه بچه نهند
و کسان آبگینه بر سر بچگان او بنهند و چون بشود نزدیک بچه رود
و بجهت رهائی بچه سنگهای الماس بیاورد و بر آبگینه زند و بشکند
و از آنجا الماس برگیرند و اما این سخنها اصلی ندارد و آنچه
درست است آنست که معدن الماس در جزیرهای هندوستان
جایهای دشوار رو است و الماس
انواع میباشد یکی سپید صاف و شفاف مانند آبگینه و خوش رنگ
و دیگر اندکی بزردی زند و آنرا زرتی خوانند و سیم
وسیم اندکی

وسیم اندکی با رنگ سیماب باشد و چهارم اندکی بسبزی زند
و آنرا کرکسی خوانند از جهت آنکه بچشم کرکس ماند و بعضی سرخ رنگ
مانند بعضی سرخ تیره و سیاه هم باشد اما از این جنسها کمتر افتد
و پاره بزرگ نادر باشد و الماس بر دیگر سنگها غالب [illegible]
و ببرد از همه سنگها بشکند الماس را
سرها بسیار است و کمتر نیها باشند و الماس را نشکند الا سرب
چنانکه اگر بر سندان بگذارند و بر پتک برو زنند در سندان رود و بشکند
نشیند و هیچ در میان سرب گیرند و سندان بگذارند و پتک
برو زنند شکسته شود و الماس را چنین نقش کرم کنند
و اسرب را بر او زنند اگر سپید بگوید [illegible] الماس شکسته شد
و هیچ گناهی او موم بر نشیند [illegible] آب [illegible]
مانند زنگ [illegible] و خرچ [illegible] آید شکسته باشد

قیمت الماس نیکو بقیمت یاقوت سرخ نیک باشد

و بعضی گفته‌اند که یک مثقال الماس را قیمت صد هزار باشد و این

بروزگار ما بر خلاف است زیرا که الماس بزرگ اکنون نادر می‌افتد

و اگر باشد به بهای بسیار نخرند در ...

هند و ایشان گویند که چنین الماس خود از اندازه صاعقه این باشند

و گفته‌اند که اگر در دهان بسی نگاه دارند دندان بشکند و اگر بخورند هلاک

الا که الماس را شکستن بسیار باشد و این سخن از صنعت دلال

الماس ... دارد در دهان دندان کند و ... از دندان ببرد

و اگر در داروها دیگر اندام کند ریش کند بسوزاند

و الماس را بر سر شقب نشانند سنگها بحکم سوراخ کنند

بحث لعل

لعل معدن بدخشان

بدخشانند ... از آن لعل خیزد و ... از آن جهت ...

طاهر راه

طرف راه معدن لعل بدخشان باشد و از آنجا بیارند

فروشند و بدخشان از ولایت ختلان است و لعل در ولایت

بدخشان باشد که از ولایت ختلان باشد و معدن او در آن

کوهست از آن سنگها ... که از آنجا بیرون خواهند

دار معدن قیمت ... تا زرگانان آیند و لعل ...

بیای آرند و بفروشند در قدیم لعل ... در دست مردم

آمد او آن بود که زلزله آمده و آن کوه شکافته شده

و آنجا که معدن لعلست سفیدهای لعل پدیدار آمده

بعضی بقدر خایه مرغی و بعضی بزرگتر و خورده ... و بعضی

از آن سفیدها شکسته و لعل از آن میان پدید آمد ...

در زمانی که در آن چند لعل ... آن

رنگ ... هر کس ...

نمی‌شد ... بعد از آن جوهریان ... پدید آمد

بدانسته اند که جوهر راست و برداشته اند و بجهت کان لعل [illegible]

نایافت از میان سنگ جدا کرده اند و در جلا دادن او [illegible]

اندر آن آزموده اند با بنوعی از مارقشیشای ذهبی که [illegible]

برنجه خواهند جلای نیکو یافته و معدن او کار کرده اند

و بعضی شکوفه شده و اول حجرهای بزرگتر از یاقوت

و بعضی اوقات [illegible] یافته اند بسیار عزیز شده و قیمت

یاقوت کم آمده اما چون بیازموده اند در ثبات و محکمی

دوران جهت یاقوت [illegible] عزت او کم آمده و در عهد

آل بویه یافته اند قطعه [illegible] دیده اند و در رهای لعل

بزرگ دیده اند یا نقطه شش مثقال و هفتاد مثقالی و در این

روزگار شنیدم که لعلی بزرگ [illegible]

و [illegible] از خزانه [illegible] سلطان [illegible]

افتاده است و از معدن لعل [illegible] معروف [illegible]

[illegible] لعل [illegible] اول از رنج [illegible] اند و بعد از آن که

معدن او کار کرده اند بعضی زرد [illegible] یافته اند [illegible]

و بعضی از آن بنفشه رنگ مانند و بعضی [illegible] لعل سرخ [illegible]

تر باشد و باشد [illegible]

سرخ باشد و گویند لعل [illegible]

و از [illegible]

اما نوع لعل سرخ بهترین [illegible] که [illegible] خوانند و گفته اند

آن [illegible] مانند [illegible] شد و [illegible]

که از [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

معروف نیلی است و بدترین آنکه نشتی یعنی سرخ تیره رنگ
[illegible] بعد از آن رنگ و تولکی بهترین لعل آبدار
صافی باشد بهتر [illegible] بوده به بهای زمرد و داغ [illegible]
دو دینار بها بوده و دو دانگ [illegible] دینار و هم مثقال [illegible]
ده دینار و چهار [illegible] آنکه [illegible] دینار و پنج دانگ [illegible]
سی دینار و مقابل [illegible] پنجاه دینار و [illegible]
مقالی رسید [illegible] مضبوط نیست و اگر [illegible]
قیمت زیادتر شود
[illegible] ده [illegible]
و [illegible] لعل [illegible] چنین [illegible] و [illegible]
از لعل سخت‌تر باشد و لعل [illegible] هم سرخ [illegible] و بلور رنگ
که [illegible] هم [illegible] لعل [illegible] اما رنگ آب [illegible] نبود [illegible] مقابل
[illegible] و [illegible] از [illegible] سرخ بود و [illegible] سپید و [illegible]
سپید شود و لعل [illegible] هم رنگ [illegible]
[illegible] سرخ [illegible] تیز و [illegible]

و داشتی [illegible] بحر داشتی مروارید بود
چنین در [illegible] لعل [illegible] مشک [illegible] مروارید [illegible]
نیاورده اند [illegible] در این [illegible] کار [illegible]
و در دارو [illegible] چشم [illegible]
[illegible]
ششم [illegible]
[illegible] معدن [illegible] خراسانست در [illegible]
[illegible] و در [illegible]
و [illegible] اما [illegible] همه [illegible]
[illegible] معدن [illegible] همه [illegible] معدن [illegible]
[illegible] و معدن [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
آن [illegible] صافی بود [illegible] باشد و آن [illegible] باشد و
بعضی [illegible] دهار [illegible]
[illegible] و چهارم [illegible] باشد که [illegible]

پنجم آسمانگون باشد و بعضی آنرا خاکی خوانند و ششم نکو [illegible]
و هفتم شیر رنگ سرد تمام باشد و آن بدترین همه نوعها
و ممزوج بهتر باشد و بعضی گویند که از وان [illegible] بهتر باشند
و عیب فیروزه آنست که اگر آب و سنگ و خاک [illegible] باشد
و ناقص نیکو رنگ که در آن [illegible]
قیمتش هم مثقال بوزن از ابواسحقی و از نیکوی [illegible]
صافی و ممزوج باشد و بیگانه [illegible] بسیار عایب باده و بسیار
بها کنند که مثقال [illegible] بسیار [illegible] و [illegible]
حال و حفظ فیروزه   پیروزه را بعجمی مروارید [illegible]
و بوی [illegible] مشک و [illegible] و کافور [illegible] باید [illegible]
و از روغن هم [illegible] باشد و [illegible]
[illegible] انگشتر فیروزه [illegible]
دهند تا [illegible]
و نگاه داشتن [illegible]

خاصیت فیروزه   دیدن پیروزه روشنی چشم را سود
دارد و درد را دور دارد و چشم بد را دور دارد و داشتن با خود [illegible]
و گویند که [illegible] دارد [illegible] و الله اعلم بالصواب

هشتم بیجاده

معدن بیجاده [illegible]
و در قدیم قیمتش تمام [illegible] چنین لعل [illegible] قیمت [illegible]
و اکنون اگر رنگ یاقوت [illegible] نیکو [illegible] باشد
بهای لعل میانه بخرند و اگر میانه باشد بهای لعل [illegible]
بیشتر بخرند و بسیار [illegible] که با یاقوت مشتبه [illegible]
و با آتش فرق [illegible] و بعضی [illegible] با آتش متغیر شود
[illegible] فرق [illegible]
باشد [illegible] باشد   هشتم بسد و مرجان
[illegible] باشد

بند باشد و همه را مرجان خوانند و بیرون سرخ تیره رنگ هم
و سپید و سیاه باشد و از آن زینت سازند و در قعر دریا روید و
معدن او در دریای فرنگ است و سواحل روم و همیشه بدشواری از
قعر دریا بر توان کشید و گویند در دریا جمله سپید باشد و نرم و چنین
هوا باو رسد بعضی سرخ شود و بعضی برنگهای دیگر و و سنگ شکسته شود
مانند صدف و حجر السمور و سرطان بحری و بعضی گفته‌اند در آب چنین محکم باشد
و رنگارنگ باشد و درختان درو باشد چنانکه اگر کسی در روی آید
بشکند و سرخ بقیمت‌تر بود و بهترین آن بود که زود زرد شود و در وی
بشکند و از جهت زینت در زیر کنند و گوی از سبد که لهذا
جزو علم خوانند زینت سازند پادزهر قوی شود و خوشبو شد

خاصیت

بشد در منفعتها و دارو‌ها بکار برند و خون را از گلو و سینه
برآید باز دارد و سبز رنگ بسیار اندک باشد و دشوار

بول اسلا.

معدن پادزهر

بول اسعد وارد نهم پادزهر

در اقاصی هندوستان بود و بیابان هندوستان و چین و هیچ رنگ بود
و سپید و زرد و سبز و خاکی رنگ و منقط او بروی نقطه باشد
و باشد بخطوط مانند و بیشتر لیمن بود و بهترین رنگ مطلق سپید باشد
و از آن دسته‌های کارد سازند و دیگر ظروف انقیها و امتحان او
چنان بود که بر سند و در شیر کنند اگر بسته شود نیکو باشد
و گویند در عسل هم تولد کنند و زرد باشد و خاصیت پادزهر
آنست که هر کس را که زهر داده باشند یا جانوری گزیده باشد
چندین بقدر دانگی پادزهر معجون باید دهند زهر بعرق و عرق دفع کند از او
بر قی شود و آنچه زرد بود و سپیدی زند آنرا علی خوانند
و بقوت‌تر بود و گونی دیگر نیز باشد هندی سبز مانند ... ق
چغندر و حیض بعضی زند سیاه شود آنرا مجاط سلطانی خوانند
و بدان هم نوعی از پادزهر باشد و در ولایت انگلیس است

محدد و پیش سنگی است زرد و سبز و نرم و می گویند با
زهرهاست و اگر بدان جانوران را می خورند سفته و بر
موضع زخم می کنند و از زخمهای کهن سود دارد و اسهال سود دارد
دفع می کند و از سفته است

[دهم مقناطیس]

و این سنگیست که آهن را برباید و چندانکه آهن از آن گران تر باشد
و آن هم برگیرد و می رباید و اگر چیزی سنگی میان او و آهن
بدارند آهن بدان چیز بند و چندانکه مقناطیس را از جای
بجای برند آهن نیز می رود و بهترین او سرخ سیاه
فام بود و چنین گویند که در دریا آهن کشتی نبندند
و لنگر از رسن زنند و گویند که اگر سیر در مقناطیس
مالند عمل او باطل شود و چون سرکه شویند نیک بار آید
و بعضی گویند که آن سنگی دیگر است مانند مقناطیس آهن از
وی بگریزد و بعضی گویند اگر روغن زیت در مقناطیس
مالند

مالند آهن از وی بگریزد [مقناطیس] شیخ ابو علی سینا رحمة الله
میفرماید که اگر آهن سفته دهند مقناطیس سفته باید و لیکن
آن آهنها جمع کند و بیرون آرد و محمد زکریا می گوید که اگر
مقناطیس حمل کنند و در دست مالند و بگذارند تا خشک شود
و دست بر [illegible] بسته بمالد [illegible] نمی دانم تا این تجربه
اصلی دارد یا نه و مقناطیس سوخته و [illegible] دارد [illegible] چشم
بکار آید و گویند که چون زن که بخواهد زاد و بر پای وی
بندند بچه را از وی زود بیرون آید

[یازدهم دهنه]

رنگ دهنه سبز باشد مانند زنگار و بر وی خطها سیاه
باریک بود و باشد که خطهای سرخ نیز بود و هر چه صاف تر
بود اما دهنه شیرین خوانند و آنچه برو نیلگون خوانند
و معدن آن در کوههای فرنگ باشد در جانب مغرب
و در مصر هم می گویند دهنه باشد و در کرمان هم

نشان می‌دهند و می‌گویند در ترکستان شهریست
افراسیاب ساخته آنجا دهنه سرخ رنگ یاقوتی باشد و بهترین
دهنه فرنگی باشد و سیم آنچه شیرین باشد و در ولایت فرنگ از
آن قدحها و کمرها و نگینها سازند و چون عزیز دارند و در
ولایت ما عزتی ندارد و کمتر است و خاصیت و آنکه در چشم
[illegible] دارد و در کناره چشم مالند در [illegible] نیفزاید اما
دهنه شیرین بهتر است [illegible] معدن عقیق
بصنعای یمن است و در [illegible] هم جنس از [illegible] و اند و
بغداد و هندوستان هم گویند عقیق باشد و [illegible] دیگر سنگ
سرخ از این جنس باشد اما [illegible] از همه بهتر است و آن
چند رنگ بود سرخ چند گونه سرخ گلگون و زرد و سپید
و دو رنگ و از همه بهتر زرد [illegible] بود و [illegible] آن
زرد باشد که سرخی بود بهتر دارد و عرب سرخ بهتر دارد
و عجم [illegible]

و چون [illegible] در طبیعت دارد [illegible] از آن جهت
حک کنند [illegible] خواهند [illegible] سپید و از رو
نگینها و انگشتریها و دیگر ظرایف سازند و چون موج
ندارد و [illegible] است قیمت زیاد ندارد
و هندی از همه انواع بهتر باشد و [illegible] عقیق
بفال دارند و مبارک شمارند
معدن جزع هم یمن باشد و هیچ سنگ از او سخت‌تر
نباشد اما [illegible] عقیق [illegible] بسیار و چند گونه بعضی
سفید و سیاه و سرخ آمیخته و رنگهای مختلف و بعضی
باشد [illegible] و بعضی [illegible]
[illegible]
با [illegible] و از همه بهتر جزع [illegible] باشد [illegible]

و در ولایت مغرب و شام قیمت این بهتر باشد و از جزع
نگینها و مهرها و نگینهای غیر آن بسازند و جلای یاقوت بجزع دهند
و اهل صناعت ترتیب زر و رنگ کار بر بند بجزع مهره شد و عرب
داشتن آن بخود بفال نمی دارند و از ارسطاطالیس حکیم هم
نقل کرده اند که هر کس جزع با خود دارد بسیار اندوهگین باشد و خوابهای
شوریده بیند و در خواب بترسد میان او و مردم خصومت و گفت و
شنید بسیار افتد و اگر بر گردن کودکان بندند آب از دهن ایشان بسیار
بیاید و الله اعلم چهارم در ذکر لاجورد معدن لاجورد کوهی است معروف
بلاجورد در حدود ختلان و بدخشان است و سنگ لاجورد هرچه نیکوتر بود
در آن نقطه ها مانند زر پیدا و هرچه صافی تر و خوش رنگ تر باشد
نیکو بود و بعضی بود که با خاک یا سنگ دیگر آمیخته بود و از لاجورد
کوزه ها و کاسه ها و انگشتریها و دیگر ظرفها بسازند و چینیها
نقش کنند جهت رنگ بکار برند و از بسیاری که هست عزتی
ندارد

ندارد و لاجورد را خاصیت بسیار بود در داروها بکار آید و در این
و اطبا بسیار بران وقوف یافته اند در اسهال سودا هیچ دارو بهتر از
لاجورد نشسته نیست و اصحاب مالیخولیا را و کسانی را که خواب نباشد
سود دارد و سبب می باشد و چنین ابر که چشم طلا کنند موی
مژه برویاند پنجم در یشب سنگی سپید باشد با اندکی زردی
و بعضی باشد که شفاف و صافی و باشد که اندکی سیاهی مایل
بود و باشد که سیاه باشد مثل شبه و معدن آن در ولایت ختن و کاشغر است
و در رودخانه ای است که از آنجا یشب سفید خیزد و قاعده چنان است
که هرچه از رودهای بزرگ باشد پادشاه را بود و هرچه خورد
باشد دیگر کسان را و از یشب کاسه ها و صحنها و دیگر اسباب مجلس
سازند و گویند خاصیت اول آن باشد که هر کس با خود دارد
از صاعقه و بعضی گویند که کسی با خود دارد در چشم مردم عزیز
باشد و یشب را معده خاصیتی نیست تا بجای که گفته اند
اگر کسی گردن بندی کند و در لعل افکند چنانکه یشب در برابر

معده باشد معده را قوت دهد و اگر رنجی و ضعفی داشته
باشد زایل گرداند و اعلی [illegible]

معدن بلور

در هندوستان نزدیک بجزیره سراندیب و می گویند که
در کوه جالندر نیز بلور باشد و در کشمیر هم می گویند
بلور باشد و در عرب هم نوعی بلور است پوستی دارد از سنگ تیره
و چینیان سنگ را از او جدا کنند بلور صافی نیکو از میان بیرون آید
و بهترین بلور هندی باشد و بلور از همه سنگها شفاف‌تر
و لطیف‌تر و آبدارتر است و از [illegible] عزت بسیار [illegible]
و از بلور کرسیها و قدحها و ظرفهای مجلس سازند تا بحدی که
از او صندوقها تراشیده اند و گویند بلور مانند آبگینه
بتوان گداخت و چینیان که از بلور نگین کنند مانند یاقوت
باشد و بلور رنگ کرده بعوض لعل و یاقوت
می فروشند و کسی که بسیار دیده باشد شناسد و بلور که
شفاف

شفاف است مقابل آفتاب بدارند از عکس او آتش درگیرد
و شیشه که صافی پر آب کنند همچنین شود و [illegible] بلور مینا شود
تیره و بد و [illegible] بلور خوانند [illegible] مینا بمعنی
آبگینه معمول باشد و انواع سازند برنگهای مختلف و سبز
زرد [illegible] بهتر باشد و هرچه صافی تر و خوش رنگ تر بهتر باشد و
سبز [illegible] زمرد کنند و از مینا ظرائف بسیار
سازند و مرصع کنند و [illegible] شام و مغرب [illegible] از بلور
[illegible] آبگینه [illegible] می گویند بهتر
[illegible] ساخته اند و [illegible] سازند و [illegible] آبگینه [illegible]
با آتش بسیار روشن [illegible] صافی شده است و هرچه [illegible]
[illegible] شده و [illegible] شفاف و محکم و صافی شده
و بعد از آن [illegible] انداخته اند مثل شیشه ها و کاسه ها و
و دیگر انواعها [illegible] تراشیده اند و نقشها و صورتها

بر انگبینه اند در هیچ انگبینه شیرینان چنانکه شمع که وازان

درست مانند موم بسیار پیدا شود و ازان انگبینه بعضی

دارو ... ان و چشم و دیگر جایها بکار برند و ازان

ظروف ... کاسه و قدح و صحن و سفال و دیگر آلات

سازند و از حدود هندوستان و چین و ختن می آرند

و می گویند که انرا بسیار ... می دهند و ... هیچ

بعضی می گویند سنگیست نباتی و بعضی گویند که خاصیت او

زهر را دفع کند ... در وی پیدا شود اما این سخن اصلی ندارد

از جهت لطف قیمت و آنکه بسیار نسبت غریبی دارد

و ... زرد دارو‌ها ... زنگار ...

کهربا زرد و شفاف ... و ازان جمله

انرا کهربی

انرا کهربا خوانند و چون بر جامه مالند تا گرم شود کاه ریزه

و گاه ... بر گیرد و بعضی گفته اند معدنیست در دریای مغرب

و در بعضی جزایر آن بر سر آب آید اما این سخن اصلی ندارد

درست تر آنست که صمغ درختیست که آنرا در [illegible]

جوز رومی خوانند و بیشتر کهربا از جانب روم و

حدود سقلاب و روس آورند و از جهت زردی

و شفافی ازو انگشتریها و مهره‌ها و ... و دیگر ظرایف سازند

و بهترین او صافی و زرد باشد که اندک سپیدی زند

و لیکن قیمتش نباشد و بعضی گویند بهترین شمع رنگ باشد

که اندک سبزی زند و باشد که سرخ مایل بود و طعم او

بتمره باشد و در داروها بکار دارند و هیچ دارو

خون ... از حلق و ... باز نشاند که کهربا و ...

دخنی بیست و دیگر خونهای جهتها باز دارد و
و نیز قی باز دارد و [illegible] ورم بند سود دارد
و گویند خاصیت او آنست که چون با خود دارد چشم
بد بر او کار نکند اگر چه سندروس
از جنس صمغهاست اما چون با کهربا نسبتی دارد
آنجا گفته شد و سندروس صمغ درختیست [illegible]
باشد و درخت او [illegible] تیر خسته گشته [illegible]
سبز [illegible] بسته شود و زرد و صافی و شفاف بود
باندکی سپیدی و [illegible] اندکی [illegible] باشد
و [illegible] در وقت [illegible] بر او نشسته
[illegible] و سندروس [illegible] باشد
[illegible] آنکه [illegible] والله اعلم

و از آنش

اگر بهم آید و اگر این سندروس [illegible] نگاه دارد
و در بعضی نسخه [illegible] و در باز داشتن خون
خاصیت او [illegible] که [illegible]
سنگی [illegible] باشد و در بهشت و از
چند کوهستان آرند از آنجا [illegible] در جزیرهای [illegible]
[illegible] سنگهای [illegible]
و [illegible] نباید
و [illegible] کنند [illegible]
کهربائی سنگی سپید باشد و اندکی با زردی
از عرب آرند [illegible] گویند [illegible]
[illegible] و بعضی [illegible] و
سنگی [illegible] و درخشنده

وسبک خاکه بر روی آب باستد و آتش از او بسوزد
معدن او بطوس باشد و در جایهای دیگر هم باشد
و بولایت الموریه هم از جنس سنگی است جهان
نیکو نشود از آن مهرها و انگشترینها سازند
و قدری بهای دارد ... و انواع سنگ روشنائی خوانند
و انواع آنها باشد یکی دهنج باشد که بازرگانان او را بیاورد
اند و چون بشکنند میان او چیزی باشد و معدن او را
اصفهان باشد و دیگر فضه که نقره باشد و این نوع
از بدخشان آرند و نیکوتر باشد که چشم را
و چون باشد که بانچ ماند و از همه نیکوتر دهنج
و از مارقشیشای ذهبی بود و معدن او را ... خوانند
و بعضی ... اما خاصیت او
آنست که در سرمهها و داروها چشم کنند نور
چشم

چشم بیفزاید و بدین سبب او را سنگ روشنائی خوانند
و چینی سرکه بگلاکنند سپید آید و چون سیر ... و موی را
سیاه گرداند و در داروها دیگر ...
... آنکه کاسه گران و کاسه گران بکار دارند و
بعضی خرد خرد باشد مانند خاک و در زرها روشن
باشد همچو زر باشد و بعضی زرگون باشد و در صفتها
باشد مانند آهن روشن و بعضی سرخ باشد و بهترین
آن لعل گون ... از زرد ... معدن او
کوه اند و سنگ مثانه ... و در دیگر جاها [redacted]
مارقشیشا ... بود و از آن قیمت
و انواع بهترین آن دو جنس اند سنگی باشد سیاه و درخشنده
و سنگ ... اصفهانی باشد و بعضی از آن
هروی و معدن آن زر ...
زا بقشا ...

از موضع که معدن فیروزه باشد و بعد از آن اسفیدکار
از جوزجانان آذربیجان دهد و هر چه غیر از اصفهانی
باشد چنان براق و روشن نباشد و لیکن نرم
باشند و از این سرمه چشم نیارد و شستن دهد
و سیاه گردانید و صحت چشم نگاه دارد و اهل علم
سنگ دریا که بهت گویند در دریا باشد
باشد و چنین گویند که جالب مهلک است و آن سنگی که باشد بقدر
جوزی و بعضی دارد بود مانند زیتون و بعضی بهتر باشد
زیتون و بر آن خطها کشیده بود از بالا در پهنا چنانکه
در میان آن خطها نقطه ها پدید آمده باشد
بعضی میل بکبودی کنند از جانب مغرب آرند گویند
سنگ مثانه را که سود دارد بعضی نماید باشند
بعضی سنگ ها و آن سنگ سیاه باشد مانند
بادی

ما در چاه ها و اندکی با خاکستر گویند بیارند و بعضی با سنگ
بر او خطها باشد چنین گویند چون باز کنند بر غشت
زده تیر در آن کشید و شفا یابد و بعلت نسیان هم سود دارد
سنگی است که در او رنگ لاجورد و رخی تعلق
مرید اما خاک زنگ سرخ است از ولایت ارمنیه آرند
و در طبع نفع بسیار بلار کرده و قدرداروها بکار دارند
و اهل سود دارد لاتور و از او نقوش
بعد از آن باب از ولایت حبش آرند
سنگی باشد زرد رنگ چون آب بیند مانند سفید
و در زبان ... در طعم باشد و در ... بکار دارند
و گوشت از او بار کرده دارد
سنگی است چنان است ... از او آتش بر آورد

وچینی گویند در زین برادر پر ملداش فروشیند و
معدن او معلوم نیست که کجاست و گویند خاصیت او
آنست که مار و کژدم و دیگر گزنده کان ازو بگریزد
بگریزند یعنی سنگ حیدر دان شاذنج
بعد دادن چیست آنرا سنگ حیدر خوانند که چون باید
مانند حیدر سرخ شود و بهترین عربی بود و آنها
باشد از او عمده دانه باشد و بزرگتر و خوردتر فرانک
سرخ باشد و در دارو بکار آید و چینی گویند
و چو جو جتهد کنند سعد دارد دارو معروفست
یعنی سنگ ماه سنگ سپید بود از غبار
آید و عرب آنرا بزاق القمر خوانند یعنی خدو ماه
بوقتی که ماه در زیادت شود گویند چینی را سعد
بند سعد دارد و درختی که بار نیاورد بر او
بندند بار کند و بعضی گویند سنگ ماه سنگی باشد

بر رنگ حیدر دو اورا سنگ عقیق خوانند و بر او
نقطه باشد سبز که با فزودن ماه می افزاید و نقصان
ماه آن نقطه نیز ناپدید شود و خورده شود اما معلوم
نیست که در سبب باشد یا نه گویند سنگی است
عود دو کس را بیماری یرقان باشد چون در آن سنگ
نگرد و آن سنگ را با خود دارد صحت یابد
و نیز گویند که طریق حاصل کردن این سنگ آنست که
بچه مرغ خطاف را برنگ کنند و بیمار خطاف
مانند زعفران زرد کنند مادر او چون او را
چنان بیند آن سنگ بیارد و نیز دیگر او بنهد که
بیند از زرد او را علت یرقان آن سنگ را از
آشیان او بردارند و معلوم نیست که آن سنگ
گویند سنگ است اندر
و چینی زنان دشوار زاید دارد در ران
آسان شود و از آشیان عقاب سپید
و گویند عقاب خایه نهادن نگاه دارد

این سنگ بسیار پر بها را دیدم و آسان شود [illegible]
سنگ انگشتری سبک باشد و چنین تخیلی پندار چیزی
در میان او هست و من این سنگ ندیده‌ام معلوم
نیست تا راست است یا دروغ

بعضی سنگ دیگر سرکه می‌گویند سنگی است در ولایت مغرب
که چون در میان سرکه اندازند از سرکه بیرون جهد و در
سرکه قرار نگیرد و اولا این سنگ را [illegible] نهاده اند
و از جمله اکثر غریب [illegible] این را [illegible] بود پادشاهان
بزرگ [illegible] بعضی سنگ شیر رنگ دارد این سنگ باشد
خاکستری رنگ شیرین طعم چون به آب بیند [illegible]
دارد [illegible] که [illegible] و چنین در چشم کشند
چشم را سود دارد و غبار نشاند و سپیدی چشم را
بهتر کند و بادها از چشم بر دارد و برو [illegible] مالند
مرهم کنند سود دارد ورم را اگر [illegible]

بعضی سنگ [illegible] دریا یابند [illegible] باشد
بر سر آب ایستد و چون در کاغذ نوشته باشند [illegible]
از کاغذ بر دارد و کوفته [illegible] کنند [illegible] مفاصل [illegible]
و خاصیت او است [illegible] سپید کند و اگر [illegible]
[illegible] بگذارند [illegible] اند و بر سرها
کنند [illegible] و اگر [illegible] بیند [illegible]
بجوشانند [illegible] سنگ کنند [illegible] بر
سنگ سیاه شده [illegible] و [illegible]
عظیم سیاه [illegible] نیک [illegible] سود دارد
و چنین [illegible] جانوران از او بگریزند [illegible]
نیک سود دارد و [illegible] غیطوس گویند
و بعضی این را کوکب الارض خوانند بعضی
[illegible] نیک بود سفید و شفاف

تری شود بر روی آب هم گیرد و بعضی می‌گویند که از آسمان فرود می‌آید
و بر سنگ می‌بندد و گویند کسی جمع نتواند کرد و بعد از آن منعقد
باز گردد از آن مروارید سازند که نتوان ساخت و هر چه سنگ‌تر
و صاف‌تر بهتر و در داروها بکار آید و چون مفصص کنند و در چهار
بستان روغن باز دارد و در مثانه برآید و چون طلق حل
کنند و در دست بپاشند بادی از ابدان بمالند و در آتش برند آنچه
طلق در مالیده باشند نسوزد والله اعلم بالصواب

باب دوم

و در این باب ده جنس گفته شد اول
روغن بلسان و معدن بلسان در
مصر است و در مصر باشد در موضعی آن را
عین الشمس

DR. CARO 1935 ISFAHAN MINASIAN

عین الشمس خوانند و درخت بزرگ نیست و به سدر ماند مگر آنکه از سدر
سفیدتر باشد و بار بکمتر و برگ باشد و روغن او چون آب
و دانه او بکار آید اما غوره روغن بلسان باشد و می‌گویند
بلسان در موضعی دیگر می‌روید اما روغن نگیرد و بعضی گفته‌اند
دانه که آن را دانه بلسان گویند از درختی دیگر است لیکن آن را بلسان
باز خوانند و روغن بلسان چنان حاصل کنند که شاخهای
تر از آن بشیشه سر صریح کنند و در وقت طلوع شعری یمانی آخر
چکانند بلسان از آن سوراخها اندک اندک روغن بیرون
آید و در شیشه ... حاصل شود اگر روغن
بلسان را در آب چکانند بزیر آب شود و با آب نیامیزد و دیگرها
و آب تیره کند و اگر در آب بسیار بر شیشه ریزند
و شویند پاک شود اما اثر آن بخلاف دیگر روغنها

واگر بر شیر تازه بچکانند هم در حال شیر بسته گردد اندرو
اثر و جدا نشود و ان بحقیقت صمغیست روغنی و نیز در
امتحان او گفته اند بیشتر در روغن زیت و بوزیدان باشد و خاکستر
او سیاه باید نه سپید اگر حنین موم بهم کرد از روغن حاصل شد
و خیانت او بروغن صنوبر کنند و روغن مصطکی و با نیک کرده
موم را در روغن حنا گدازند اندیانه چنانکه گفته شود بلکه
چنانکه نیز شود و همچنین از روغن مغزهای دیگر و روغن بان
بلسان بهترین ان بود که تازه تر باشد و کهنه ... ماند
و نشان کهنگی ان سستی باشد و روغن بلسان خالص کمتر
درست اید و بیشتر ان بود که مغشوش گفته باشند

خاصیت

خاصیت روغن بلسان انکه زهرها سود دارد
و درد ارحام ... و تریاق فاروق و
مثرودیطوس که از ان شود ان سخت و دیگر که از
ان کم

از شکم مادر بیرون آید حیض براند روغن بلسان در زیر او بسوزند
رحم پر نمی آید و در صرع و زحیرهای سکتگی و در بیخ جگر
و معده و درد پهلو که از سردی بود سود دارد و گفته اند اگر
زنان با نکیری در زیر او دود کنند با روغن گل و خاصیت ان
روغن بلسان ... و در کتابهای طب گفته اند بلسان ...

دوم ماهی سقنقور

سقنقور جانوری باشد
مانند سوسمار که در نیل مصر گیرند و چنین گویند که نهنگ مثل
مرغ خایه نهد و در نیل مصر بر کنار آید و خایه نهد بر
بکر دد که ان برآرد و هر بچه که با و در نیل شود نهنگ شود و هر چه
با وزد و سقنقور باشد و انچه در خشکی باشد سوسمار کلان می گذارند
صیاد ان سقنقور بگیرند از ان بعد در زیر ریگ کنند
و مهر بر نهند و هر چه بهترین ان بود مران را ... بکنند
و از سقنقور ... ثقل که گفته اند بهتر است ان ...

رود مهران هم سقنقور باشد و در آن رود هم نهنگ می‌باشد
و در عالم بهتر از این جا یعنی نیل مصر و رود مهران جای دیگر
نهنگ نبوده اند بو ریحان رحمة الله علیه گوید که نهنگ را کنار رود
مهران در میان ریگ خایه می نهند اما در زیر ریگ [illegible] و کشتی بانان
بجویند و پیدا کنند و بچه بیرون کنند و می‌خورند اما بیشتر بعضی قوم
هند و اهل سقنقور را [illegible] می‌شنود و از آن شکار می‌کنند و
این دلیل است بر آنکه سقنقور بچه نهنگ نیست و بسیار ماهیهای
بر رنگ سقنقور را بطریق ضمانت بفروشند و بعضی ماهیهای
سقنقور در آن موضع باشد و سقنقور نباشد و سقنقور
اصح [illegible] بیت [illegible] سقنقور مصر بهترین سقنقور آن
بود در فصل بهار گیرند بوقت کشتی ایشان و از سقنقور
بهترین ناف و شکم و گرده و گرداگرد آن موضع و پیه
گرده باشد و تازه بهتر باشد و خشک نمک سوده چند آن
قوت ندارد و از [illegible] خشک کنند [illegible] تازه سوده آن
داشت

فصل الختو

داشت و بجای [illegible] نبود
چنین بخورند قوت باه چنان غلبه کند که ساکن نشود و بار چیزی
و باه سست کنی کنند مانند کوکو و شوربای عدس و امثال آن بخورند
و چنین گویند که سقنقور و سوسمار در دولت [illegible] آفرینش باشند
از یک جنس رسته و دو سر دارد و ماده سام را هم فرج باشد
سوراخ نبود و ناف سقنقور هم از داروی نافع تر و [illegible]
بجهت آنکه از بخارهای رگی که تعلق با عصاب دارد [illegible]
آنست
بعضی گویند که ختو سردی مار است و مشهور تر آنست
ختو حیوانیست مانند گاوی که در ولایت [illegible] باشد از
کرسان [illegible] جانب شمال و آن ولایتها بیشتر بود و آنچه دسته
کارد و قبضه شمشیر سازند از استخوان پیشانی اوست و زرد
رنگ باشد و بر روی نقشها بود و باشد که سرخ مایل بود
آنچه از جانوران جانور بود محکم و استوار و خوش رنگ بود صاف تر بود

و آنچه پژمرده باشد تیره و خرد باشد و مادهٔ آن [illegible]
قیمت بسیار نخرند و در حمایت جشن سنگ پسندیده دارند
وصیت کنند و در طرطوس و مغرب سنجابی در تاریخ آورده اند
در روزگار خلفاء باطن [illegible] دسته
کارد که دندان ماهی بزرگ است [illegible] و گفته اند
ختو است ایشان صنعت ختو می کردند و آن
به نقطه هزار دینار قیمت آن بخریدند و ختو
ختو [illegible] حیی گویند که با خود دارد
زهر بر او کار نکند و گویند چون زهر [illegible] دیگر او
مانند عرق بر آن دسته نشیند و معلوم [illegible]
دار دیا [illegible] دریایی است [illegible] شمال
بلغار و متصل بمحیط پیوسته آنجا در [illegible] خوانند
آنجا ماهیان بزرگ باشند و این دندان از آن [illegible]
آرند و پوست آن ماهی نیز علاج باشد اما از علاج
استوار تر [illegible] و [illegible] لطیف [illegible]

و بر او

و بر او موجها باشد و هرچه از ماهی جوان باشد سپید و صاف
و استوار باشد و آنچه از ماهی پیر باشد زرد و خرد باشد
و دسته کارد از پوست دندان ماهی سازند که مغزبان [illegible]
زنند تا از علاج باز دارند و باشد که از آن شطرنج و نرد
و دیگر [illegible] سازند و هرچه [illegible] و زرد در رنگ [illegible]
در شیر بجوشانند تا سپید شود و [illegible]
چاشنی [illegible] رنگ [illegible] و در قدیم [illegible] داشته اند [illegible]

علاج استخوان پیل است و بهترین دندان

اوست و بعد از آن استخوان ساق او و از آن [illegible]
بسیار سازند و سپید زرد فام بود و مشهور است که
از صنج هند آید و پیل به هند و [illegible] باشد از آنجا [illegible]
[illegible] برند و [illegible] هم می گویند [illegible] و بعضی [illegible]
اند که از هند و [illegible] باشد
در [illegible] کم کنند و از آن [illegible] استخوان [illegible] دارد
دیگر خاصیت [illegible]

آبنوس از دو نوع باشد یکی ملمع بطراز
سیاه و سپید و بزردی زند و در قسمت چنین چرخ
و باشد که همه دو رنگ راستی چوب با هم رفته باشد
و باشد که براهم پیچیده باشد و این نوع از ساحل زنگبار
آید و در حبش چنین درخت عناب باشد و تخمش چون
و باشد که سپیدی او با سیاهی آمیخته باشد و تخم او چون
فلفل باشد و از آن دسته کارد و دیگر ظروف
سازند و نوع دوم سیاه براق باشد از هندوستان
آرند از خط ... و این آبنوس میان درخت باشد
که پوست و اطراف او از او جدا کنند و این نوع از
نوع اول سخت تر و بیشتر باشد و مانند سروی باشد
باشند و همه انواع آبنوس بر آب غرق شوند چون عناب
و چنین آبنوس چون بسوزند بوی خوش آید
خاصیت آبنوس آنست که چون بسایند و در
چشم کشند سپیدی چشم ببرد و بر اندام سوخته
کنند سود دارد و گویند ... نشانه ... مرهم کنند

و بدرد

و بدرد شکم نهنگ باشد ...
از پس سر ماران بزرگ مهره بیرون می آید که باشد
و بدرد از ... ماران بزرگ ... سپید ... براو ...
بعضی چنین ... سیاه باشند سپید ... خاصیت آن
آنست که چون بر موضع زخم مار نهند برانجا ببندد و
بمالند ... شود و زرداب از آن موضع ... شخص
مار زهر از آنجا بیرون شود بعد از آن مهره از آنجا باز
افتد و اگر ... دار غیر زهر ... اثر کند و در دیگر زهرها
بسم سودمند باشد و چون بسایند و بر موضع زهر
کنند بیرون کشند و آن مهره اگر اصلی و محقق باشد که خطیر
عزیز باشد و قیمتی تمام دارد   مهره خر
درست باشد که ... بمانند سفید ... بوقت کوه
بر ... باشد و از پس کوهان خر از میان گوشت
بیرون کشند و کم خری مهره داشته باشد و گویند

بزهرها سود دارد و چنین گویند که نفع دهند

نفع او بیشتر دارد و او را فربه‌تر کند

در زرونک سخنی بس گفته‌اند و انچه بهتر است اینست

بیاد کرده آمد شیخ ابو علی سینا گفته است در زرونک رساله

ساخته در انجا می‌نویسد زرونک بیخی است سفید و بزرگ

مانند لعبت بربری و در هم گران سنگ اما از ان بزرگتر

و گیاه او در کوههای کرمان باشد جایها بسیار باشد و او

بلکان باشد و در اول بهار از زمین بر آید و

بقدر برگ خیری باشد و چندین مقدار ارشی بلند

شود و شکوفه او سرخ و دور گرد باشد برگ گشنیز

شود و او را این سبب گیاه جای بار بود ساخته

چه در این گیاه سیاه شود مانند برگ گشنیز و چند از گل

شما سند بر گل او چند صحبت شان با چیز رسید

و گیاه او زرد شود ام بیخ از زمین بر کشند پس آزمایش

کنند و آزمایش او چنان بود که بر زمین نهند

رهبج شد اگر جوشش نبود است ان زرونک باشند و اگر در شور

نانوا افکنند نهار ترش شود بیفشد زرونک باشند و چون این

آزمایش کرده باشند و معلوم شود زرونک اصیل است هر زن

که از ان بخورد آبستن شود و چنین می‌دارند با خود

آنکه ابجه نبود و گر نه چنین باشد او برای خاصیت

باشد بیخ بسیار بود اگر زنی بخورد بار بر بندد

بر بچه کردن مرد و حاجه و خوردن او بقدر جو باشد

و بعضی گویند که پلنگ بار را دان مشهور بود با الهام

الهی این بیخ بر کشند و بخورد تا از حامله نباشد همچنین

بخورد ار سر کیلی او جدا است بسیار آید و رگ با طلبند

باشد که در سر گیلی پلنگ باشد و بند او بگیرد با

و سبز رنگ شده و بزم ترش ارا انکه در اصل بعضی ما

و خاصیت او بیشتر بوده بیش از انکه پلنگ خورده

داد اندکی از ان بر سر آتش گیاه نهند بیشتر شود و

و باید با جمال عظیم کم نهند و چند روز شکر بهتر شود
می افزاید تا تمام بهتر شود و کسیکه آن دارد طلبند با هم
بسیار در زر کیمی یلک بجوید و باشد و اغنیگر مان
در زوال ابهای دیگر در سر کیمی یلک نشانید انشود و اگر
کسی بزرگ شده چه زن و چه مرد بیش از آن بخورد
باید خورد او و علیت زایل و کد اخضی بید آید
انسب انچه شیخ در این باب عجب نهاده و هم حکیم مزبور
در باب لعبت بربری در قانون گفته لعبت بربری کند
صنوبری باشند و میان او و بوی یحایل سپید مانند
و انها از فرنقیه آید از مغرب و بخاصیت بوی بجان
غمگینی باو نفع شند و خاصیت لعبت بربری
انبه مقوی سودا را و بعضی گفته اند
در باب برونی زیادت انچه شیخ [illegible]
النسخ باشند چنین یلک باشند بزرگ

شکم او رفیق باشد و چنین بزرگ بر جکه تازه نهند سوراخ
کنند و انچه در این باب گفته ایم اینست و اما کسی بزرگ
اصلست نشند لعه اند و زر و غم طویل باشد ابدال سوکو
پاره می کنند و در موم می گیرند ... انما بر دکس گویند
و نام می نهند و می رشند و الله اعلم بالصواب

در معجونهای نفیس

اما معجونهای نفیس که از جواهر
نکو ... باشند بعضی از جهت انکه در ایج جنین باشی
قیمتی باشند یا تنها مفرحها و تنکه ها در و
جواهر قیمتی باشند چنین یاقوت و زمرد و مروارید
و امثال انکه بر جواهر باشند ان شاد ستند ... ملک
و بعضی از جهت انکه در اد ادوهای عزیز ... شاک
جد شوار بید آید چنان که تریاق فاروق ... طوک

وهر چند سخن از این پیشتر تعلق بعلم طب دارد در این
موضع سبب عزت و بسیار و بعجوبی گفته شود
وان است که در تریاق هفتاد و اند دارو بکار برده
شود و در مثرودیطوس نیز بسیار دارو و از ان
داروها بهر انست که بدرستی آید و بعضی الست
که بدشواری بدرست آید اما انچه بدشواری آید
طین مختوم است و حب الاریه و شادنج هندی
وانچه بدشواری بدست آید روغن بلسان است و تا
سقنقور و از ین هیچ یکی در تریاق افکنند و در مثرودیطوس
نیفکنند وان طین مختوم است و باقی در همه حاضر
باشد و من از این هیچ در اینجا یاد کنم تا از ان
فایده حاصل شود شیخ ابو علی سینا
میگوید که طین مختوم از شیئه سرخ آید که انرا اغیره
خوانند وان زمینی است در او گیاه و دیلم

و هیچ سنگ نباشد و من از کسی شنیدم وان موضع را دیده بود
وان طین بسطایی کاهنی خوانند که در قدیم از جزیره قبرس
الازل کاهنه دانها معرب کاهنه خوانند وان زن هر
طلمیس معروف بعد وان خاک بر گرفتی و بشهر اورده
در آب کردی تا چون خشک شدی و بسیار بگداختندی
و بعد از ان نقش نهادی و آب از سر او بگیرد و هرچه پیشتر
بود از ان در بند افتادی و انچه در میان نمود
جز ... بود بگرفتی و از ان گل از همچون موم
در ... نهادی و اما بسبب ... سر ان گل از شکاف
کوهست در ان موضع که از انجا بر گیرند و چون گشت
بر بسیار بشد و جالینوس گفته است که انرا حیا ... می کنند
وان ... از ... و آمیختن او ...
ازو ... آید و چند دردها ... گزند ... بزبان
... از ... بندد

وخاصیت بزرگ او باز ایستادن خون است و از تف
مومیا بسهل و بیح و از جراحتها و ریشها و جبران ابد و از
همه زهرها سود دارد که چنین بجو زیدن کنند تا همی زهر تف
بر آید و اگر پیش از زهر خورده باشند این اثر نیز کند
و تا این سخن بو علی است و بو ریحان گوید الماس ...
چنانکه بو علی سینا گفته و بو سعید طبیب گفته است در بلاد روم
و قسطنطنیه باشد و معدنش میان دو کوه بود بیکدیگر پیوسته
و بران کوه چشمه دارد که خوش بوی و قابض ... در چشمه
بسیار باشد شمال و صبا کشاده و جنوب بسته و بلاد انطاکیه
و برفهای بسیار بران کوهها آید و سیل از آب و گل
از آنجا فرود آید در میان آن کوهها موضعی جمع شود
و این گل از آنجا بر گیرند و آنچه در این باب گفته شد
المست و ارخبید معتمد رو امینست که یکی از ایشان
تاج الدین بغلار بعد از وی به بیشتر از ده کس
شناخت گفت که آن موضع ... آب در پای کی خسته

دار ان جهت بجز آنکه در خزینه ها است آن قدیم مانده
باشد جای دیگر بدرست نیاید
شیخ بو علی سینا گوید که بهترین او یاقوت رنگ باشد
و گرهها و بندهای او بیکدیگر نزدیک باشد و چون بشکنند
شکنهای بسیار ازهم باز شود و میان او پر باشد
از چیزی مانند خانه عنکبوت و چون بخایند تیزی در او
بود و سطح خوش بوی بود و برنگ میان سپید و زردی
باشد و بو ریحان گوید که هر چوبی که میان تهی باشد قصب
خوانند و قصب الذریره و قصب الطیب گویند و از
هند ... آرند و این چوبها میان تهی که در این
ولایتها بود نرم تر باشد و در دستور ... فرمان ...
... گفته است ... است ... باشد که
میان آن پوسیده و زرد شده باشد و آنرا بوی خوش
بود و برنگ ... باشد و در ولایت ... اهند و
ستان آرند و محمد زکریا گفته است که بهترین یاقوت

تا قوت رنگ بود و هر که چهارم ... باشد و چند شکنند
از او ریشه خورد ... رنگ و بسیار از شکوفه و بندهای او ... باشد
رنگش ... یا سبز ... و از میانه او مانند خانه عنکبوت
بر ... لزج بود و چون ... بخ بندد ... اگر ... باشد
اندر ... و چون نرم کنند از او بوی خوش آید
و میان زرد ... و سبک بود تا آنجا ... گفته
و چنین قصب الذریره ... از آنچه او در بلد
به چین ... و طبیبان بدل او ... بکار
دارند و ... اندر ... باشد ... بدل
دارو ... دیگر کنند از جهت آنکه ...
بخاصیت کنند و بدل آن خاصیت ...
شیخ ابو علی سینا ... گوید ... شادج
برگ او ... باشد مانند ... و ... باشد
... نرم شود و ... و آن ... برآید

آنچه در زمینها بر سر گل ... ایستاده باشد ... بر آبها
... چنین ... انما عدس الماء خوانند و ...
بسته ... و هم آنجا ... ریسمانها ببندند
تا خشک شود و ... هندی ... شادج ... نار ...
چوب ... باران مانند و آن ... انکه ...
و نرم بوی ... هندی مانند و شادج ...
باشد ... رنگ باشد و آب ...
و شادج بر روی آب بر آید ... مانند عدس الماء
و انما در رشته کتان ببندند و خشک کنند و در ...
بنهند و بهترین آن بود ... بود ... سپاهانی ... و ...
باشد پاره ناشده و ... ریزه ... و ...
خوش بود مانند ... و باید ...
و آنچه ... ریزه شده بود ... دارد ...
... آید ... تباه شده باشد و ... گفته

حشایج سلاش خرما بسته چون سبیم و ریکی در یکجا بیک
دارد که بز و درم شود و چون از یک فان برگها
مانده از درخت بسیار و عفن شده بیفتد انچه حکیمان
گفته اند انغیثی و از الموت طلبش و حیج منده
باید بهند و ستان و شنا ده و در طلب آن جهد بکند
و از انجا بغیر [illegible] در حوض خاص نیز از ان بکار بهران
هند و حاصل دو دشوار [illegible] تعلیم کرده [illegible] در
جمله [illegible] نباید و طلبش [illegible] سنبل [illegible] بالقه
باطالیقی کنند و حال [illegible] و [illegible] قنفقوس
باد گفته آمد خالص دشوار [illegible] آمد و نیز
این دیگر دارد ها [illegible] در تریاق [illegible]
کنند هم دشوار [illegible] و [illegible]
هر کس [illegible] در [illegible] تازه و [illegible] باید
نباشد [illegible] سبب [illegible] معجون [illegible]
و از

دارد بکوفتهای بزرگست اما یک نکته دیگر هست اگر
کسی ختنه باشد کم در اعتماد تمام بیک بکار
نباید از جهت انکه معجونها شوان [illegible] دارد
ها ان چگونه بصر است و تمام بکفته است [illegible] زمانش
هم معلوم بعد مجهد انکه باشد در یکسال [illegible] یاد و از [illegible]
ساخته باز آید در دیگر [illegible] است [illegible] و این قدر
ازان جهت اوردم که تا چهای این معجونها که بتحفه
خدمتی اوردم معلوم باشد و [illegible] علم باصطلاح

باب سوم در عطر

و در این باب [illegible] جند آنقصه مشغول اول [illegible]
[illegible] مانند آهو
[illegible] از آهوی [illegible] و [illegible] دو دندان

باز پس کشیده مانند رسن و چنین او را بگیرند و بکشند
دست بر شکم و اندامهای او بمالند تا خونی که در
چهار ناف او بود در نافه شود و چنین بر دست شود و آنکه
دیگر چنین باشد که بزنند نافه او را بگیرند و بیاویزند تا بکمال
و چنین بهتر آنکه خون او در نافه شده باشد مشک نیکوی آن
بزیر باشد و آنچه بعد از کشتن او در آنجا شود پارهای بزرگ باشد
و هر چه قطره قطره در آنجا شده است همچنان شافهها بسته و محکم شود
و بهترین مشک اینان را بازنده و گفته اند این آهو سنبل و همه کیمی و
می خورد و مشک از اینها تولد کند و در هندوستان نباشند
و باشند و آن [illegible] و از آن سبب که گیاههای خوشبوی در
هندوستان خورد و مشک بهتر در ترکستان باشد که در ترکستان
گیاههای خوشبوی خورده باشد و مشک هندوستان
[illegible] در پس بعضی در ترکستان علفهای دیگر

خورده

DR. TARO ISFAHAN 1935 MINASIAN

خورده باشد و این اصلی ندارد جهت آنکه بسیار بوده است که آن
آهو از ترکستان بهندوستان رود و آنجا علف چرد و گیاه هم و
علفهای دیگر بخورد و مشک او نیکو باشد و درست تر آنست
نگاه داری مشک تعلق بآب و هوا دارد [illegible] دیگر چیزی که از او
بهترین مشکها مشک چینی باشد که از ولایت خطا آرند و از او
کم بدست آید نافه از آن نیکو یک مثقال بوزن برآید
و از تنگی پوست نافه باشد بدست تواند [illegible] دروی شافهها
بسیار باشد و چنین مشک [illegible] بر زیر پوست نافه هم متصل تا در [illegible] باشد
باشد و در [illegible] نافه که مشک چینی است [illegible] بر روی [illegible] موی [illegible]
و چینی مشک چینی خواهند که ببینند اگر [illegible] کافور [illegible] زیر زبان [illegible]
[illegible] ازین دل [illegible] شود [illegible] ده درم از [illegible] شود از
[illegible] بوی آن و جایگاه که [illegible] مثقال آرد [illegible] مشکها [illegible] شود از آن

مثقالی

64

و خواجه بوریحان گوید که مشکهای ترکستانی بهترین خطائی
باشد پس تبتی پس [illegible] یعنی از دلایهای تنکت نایمی
و بوی آن ضعیف بود و باز هو مشتری باشی و بعد از آن [illegible] دار
مشک هندی بهترست بابه و بعد از آن بیشتر از مشکهای ... بود
و سیاهی بود باز زردی زند و بوی باشد [illegible] خوانند
و بعد از آن [illegible] بعد از آن الاوده [illegible] قسطانی بار
از [illegible] بود و درمیان آن حبی سپید بود مانند ریگ و از خارج باشد
در بازار چین مشک سخته از [illegible] فارورس حق
در شیشه دارند اما اگر مشک سخته آرند و نافه
معلوم نباشد [illegible] نشاید
آبگینه بر آتش نهند و مشک بر آن اندازند اگر بوی
مشک خالص آید نیک باشد و اگر چنانچه کهنه باشد
بوی [illegible] و بر سر دندان بخایند و در [illegible]

65

و بمالند اگر بوی زنگی شود و نفخ نماند مشک نبود و اگر
هیچ بوی نشود و هیچ نماند خیانت نبود و نافه فربه نباید
چه بسیار بود که مشک در نافه سرب آمیخته کنند و بگوز نهادند در
آن افکنند و اگر نافه چو یا گندم باشد و مشک فروشان گویند
آهو خورده است و دروغ است آن نشان خیانت باشد و اگر خون
یابند دلیل آنکه نافه سال خورده و شکافته باشند بیش از سالی
و اگر رنگ سفیدی دارد دلیل آن بود که نافه سالم ناگرفته
باشد و مشک شاه شده خیانت مشک
نیست زیرا که گوشت باشد و سیاه داروان و سکر
بسیار باشد و مشک و زعفران بر هم نهند بوی مشک معطر گیرد و دیگر این
ریوند و رامک و تراشه عود و دخن سیاه و پشان عود و بوی
مشک معطر گیرد و نوعی دیگر سیاه داروان و آمله و شیطرج و خورد
بلیله و سنبل و قرنفل جمع کنند و بمشک و عود معطر کنند

در نافه کنند تا بوی مشک فرا گیرد و در جمله این عنبر
بسیار باشد [illegible] بربری [illegible] دارد و در دارو
چشم و مفرحها کنند و در مرهمهای سرد بکار دارند
و چون [illegible] زنند مشک را با بوی خوش [illegible]
[illegible] تا عنبر باشد و محض مشک بکار خورد [illegible]
[illegible] جانوریست [illegible]
ندارد و گفته اند در دریا چشمه ایست مانند روغن عنبر از آن
چشمه بر می آید همچون [illegible] قیر و نفط و این [illegible]
و در اصل نرم می باشد و چون هوا بر او زند بسته شود
و دلیل بر این آنست که منقار و مخلب مرغکان خرد در میان
عنبر بینند و سبب آن بود که چون عنبر بکنار دریا افتد
و هنوز نرم باشد مرغان خرد بر او نشینند تا از آب
نرم بگیرند [illegible] ماند چه پای یا منقار ایشان در عنبر بند شود

و تولد نکند [illegible] جانوری دیگر ایشان [illegible] بخورد و
منقار و مخلب ایشان در عنبر بماند [illegible] در بابت
در جنوب هند و [illegible] تا ولایت عرب و فارس دارد
و این [illegible] از هند و [illegible] از [illegible] و از عدن و شحر و عمان هم آید
و انجا بسیار باشد و این سبب عنبر شحری [illegible] بود و باشد
[illegible] هم افتد و در دریای مغرب و [illegible] عنبر
و گفته اند [illegible] خواجه بوریحان می گوید که
این دلیل [illegible] آنکه دریای هند و [illegible] دریای
مغرب پیوسته است چه آنجا که بالای [illegible] آب [illegible] آید
و هیچ کس [illegible] ضعیف [illegible] آن دو دریا بهم پیوسته نمی تواند رسید
[illegible] جهان و [illegible] گذرند [illegible]
و بر [illegible] نمی دانند [illegible] دریا [illegible] شده [illegible]
در آن دریا یافتند دانسته اند از حرکت باد و موج

بانجا رسیده است پس هر دو دریا بهم پیوسته باشد و

دلیل دیگر آنکه در دریای مغرب کشتی با آهن بهم بندند

و در دریای هند و عرب بسازند ریسمان با هم دوزند و در دریای

مغرب پاره کشتی شکسته بر ریسمان با هم دوخته یافته اند

ازین هر دو دلیل معلوم شده که این هر دو دریا بهم پیوسته

انواع بهترین عنبرها شحری بود و شحر ولایتی است

در عرب میان عدن و عمان و عنبر شحری آنکه آید

باشد رنگ سپید و بوزن سبک و چون بشکنند میان

آن سپیدتر باشد از بیرونش و اندکی بازردی زند

و چون آن عنبر بسیار نبود و بوی او بر بوی

مشک غلبه نکند و اگر جایی نهند اشکسته شود

مانند خاک نرم شود دیگر آنکه از دریای زنگ سپید

آید و بعضی از او چرب باشد او صفت کنند

آن

تا آن نیکو زنگی است و از آن عنبر نوعی باشد

پس سپید نبود و چون بشکنند نهاد برو پدید آید [illegible]

موی آن و آن نوع از او بهتر نیکو زنگی بود چرب تر باشد

و بعد از آن سلاهطی باشد از طرف هند و سقلاب از زنگ

و آن ازرق باشد و چرب بود و اندر [illegible] بکار آید

بغیر خشم ملتح از جمله است که نهاد برو تعبیه و ریزه

گداخته شود و دیر از جای از جنس خود نرود و دیگر دارند آن را

آسمانی تر بود اما سفید نباشد و بوی او درشت بود چنانکه

بر مشک غلبه کند و نوعی از آن سپید بود باشد اما چون نهند

و [illegible] بسیار از جنس [illegible] آنجا سیاه شود و چون

بشکنند خاک رنگ باشد و اندک اندک از خوشبوی [illegible] و این عنبر

مشک [illegible] از انواع سلاهطی بود و بسبب حدتی که هوا در او

نفوذ کند و از جای خود بگریزد و بعد از آن

عنبر نیکو باشد [illegible] سیاه شود و خرغالیه را شاید
و بعد از آن عمل که یاد کرده شد باید که ماهی آن بسیار بکوبد و گفته
باشید و بیند حیته باشد بقی و از او بوی زهومت
ماهی آید و اگر بقدر دو دانک از آن در معجونی
کنند همه را تباه کند و ناخوش بوی کند و بعد از آن
مند باشد و آن بدترین همه انواع عنبر باشد و عود را
شکند و از آن درست خضاب کنند چنانکه از حنا
بوریحان گوید بعضی از اهل بصیرت گفتند علی الحجار و
کوه برنگ کوه و ازرق و آنچه سپید که دیگر بنوع
بعضی هندوان سیاه و گران بود بی بکه و بعضی
گفته اند بهترین اشهب پس ازرق پس زرد خام پس
سیاه زاغی از خزر از هندوستان آید
انگبینه را شش نند و عنبر بردی

افکنند اگر بعضی عنبر دریا خالص بود و اگر خالص نباشد
گفته باشند لا بد بوی دیگر دریا بار عنبر و عنبر خالص
تمام که گداخته شود و بوی انگبین برود مانند روغن و اگر
تمام گداخته شود و چیزی ثفل بماند خبیث باشد که
باشد و گاه بود که موم و لادن خبیث
کنند و مرا از مجلس
بر دماغ و حواس و دل تعلق دارد و همه را قوت دهد
و روح را فزاید و در مفرحها و معجونها بکار دارند
و اگر کسی را ضعف آرد و غشی کند در شربت بقدر دانگی
بر بندد در حال قوت دارو بدو باز آید و قاطع بوی بد و روح
نیکوتر از عنبر نیست و روغن عنبر در ... آید
سیاه ... معدن عود در جزایر هند و ...
است و بعضی سپاهیان هندوستان و چین را نام

این حجر ... بیک حال و خاصه مردان ... خستران یافت شود و ...
بهترین در جزیره سیت و ... نبیل کم گشت ...
رسد و دران جزیره درختان ... بسیار باشد ... و ...
بیخ آن درختان باشد چنین که ... در آب افکنند
و آن را باید که چوب ... از دریا یابند و جای آن انجا ... کلان
داند تا بگیرند و چنین سایند یکسال در زیر خاک کنند
تا چوبها ... باشند پوسیده و نرم ... و ... در ...
از او کمتر ... پس از زیر خاک بیرون کنند و ... آن
چوبها پاک کنند و بسیار ... در کنار دریا ...
و در گل مانند و چنین سایند خاک رنگ باشد ...
پاک کردن همه پوسیده ... باشد و این ...
جمع ... باشد و اما دیگر اصناف ... در جزیرها

دیگر بود و انرا آسان ... آید ... بهترین ...
... مندی باشد و بعضی گویند ... از او ... باشد
بسبب آنکه ... از جامه بیرون زرد اگرچه جامه ... بود
و چون ... دران جامه گیرد نشیند دران جامه ... کنند
و بعضی ... چند گونه بود بهترین ... بزرگ باشد با
... آمیخته و ... از او ... جدا کند ... دیگر بود
از دیگر ... باشد و بعضی ... بهترین باشند
و خاصیت این ... انست چنین ... باشند
بود او ... در ... و این ... کننده
و چنین ... جامه ... رنگ ... و باید ... چنین
یک ... باید اول ... از او ... و چنین
این ... در میان او ... باشد
و ... از آن ... افکند ...
بند ... و ... اما ... چنان ...

و بیان عود را در رشت بدو آمیختن آن با مشک و عنبر نیکو
نباید و بعد از آن قاقلی است و پارهای زرگشتی افتد و سمندوری نیکو
باشد و قسم عزیز باشد و پشت آن زرد آن بود ابر و رگهای سخت
باشد سپید و سیاه و چون بشکنند رگهای زرد پدید آید و بهترین
سمندوری و ادهم چون بشکنند شیرین باشد [illegible]
اما در خاصیت آن گرم تر بود و بعد از آن صنفی بود و چون
سخت باشد و خوش بوی و فربه و قیرانم که باشد و بوی
او هم دیر ماند و بعد از آن قماری باشد و بعضی سپید باشد
و نرم تر باشد از دیگر عودها در قطعه پاره و نرم تر از صنفی و جای
رنگ باشد اما بوی او بسیار نماند و بوریحان گوید بهترین
به کمال آنست و آن سیاه بود و چرب و نیک نخست و
بعد از آن صنفی بود و بوی او ملتفی تر باشد و در بعد خام بود
پس قماری پس جبلی آنچه بود و آن [illegible]
و شیخ ابو علی سینا

37

و شیخ ابو علی سینا رحمه الله گوید که بهترین مندلی است پس هندی پس
سمندوری پس قماری و صنفی و قاقلی و بری و قطعی و
صینی و عودی که بر سر آتش عیب نباشد و هندی اکثر
نیکو بود و نشان او آن بود که ازرق بود و محکم و چرب
و بدار و سپید نبود و بر آتش پایدار بود و بعضی سیاه
به ازرق تفضیل دهند و بهترین قماری سیاه بود که
از سپیدی پاک و محکم و بر آتش پایدار الحکمة
بعضی مانند اشیاء خوانند نوعی بود که چنبیه محکم باشد و بعضی
چیزی و بارها بر رنگ باشد [illegible] و زیادت [illegible] و
الات سازند چون سطلیح و نخله و غیره و بر آتش بوی
کنند اما زود بگذرد و با آن بوی با خوش بود و از آن
خیانت عود سازند و نوعی دیگر باشد با رنگ نیکو
و از آن عود را هندوان انواع دیگر بسیار را ای احمر
و فقعی و مطبوخ خوانند و هیچ یکی از آنها [illegible]

دماطانی و لوالی و رطاقی ولیکن همه انواع عود
بد باشد و در ولایتها یاد از صفتهای آن
چوبست که چون بر آتش بوی خوش کند و اورا
بنجه بوی میسوزند امتحان عود
آن بود که چون بر آتش نهند با بوی عود بوی دیگر نباشد
و از اول تا آخر بوی یکسون بود و با آخر که سوخته
شود ناخوش بوی نشود بد نباشد
و با عصاب سود دارد و قوت دل دهد و در مفرحها
صحبت کند و معده ضعیف و جگر ضعیف را
بصلاح آرد چون بیخ بندلوس بهم بخور کنند دماغ

چهارم کافور

معدن کافور در اقصای هندوستان
جزیره ایست آنرا فنصور خوانند و جزیره دیگر
بحوز خوانند و کافور از آن جزیرها آرند و چنین
گویند که در آن جزیره بیشهای عظیم باشد که در میان
آن بیشها درختان کافور و صندل باشد و در میان
که بر که از درخت فرو جها آمده باشد نتوان شناخت
و آن سبب است که برگ درختان بود در آن بیشها بسیار
بعضی بر دیگران از درختان نتوان رفت و نیز گویند ما
ران بسیار از کوها بیایند و بر درختان کافور و صندل پیچند
تا از خنکی آن آسایشی یابند و رفتن به نزدیک درختان
متعذر باشد پس کسانی که کافور و صندل خواهند در تابستان
بسر آن کوهها آیند و تیر بر آن درختان اندازند چنانکه تیر
پس چون زمستان آید بآنجا آیند و هر کسی درختی به تیر زده دیگر

MINASIAN ISFAHAN 19 35

عجب درخت کافور چوبی سپید باشد و بسی خوش زند و
چون خشک شد و کافور مانند صمغ است در میان
آن چوب پدید آید و پس نباید و چون آن را بشکنند کافور
از آن میان بیرون ریزد و آنچه از بیرون چوب بیرون
نیاید آن چوب را بجوشانند و از آب او کافور معمول
تصعید حاصل کنند اول کافور را صنفی کافور بد
جنس باشد و جلال را از میان چوب بیرون گیرند منصوری
خوانند و ریزه و دقاق او را باجی گویند و ریزه و
رباحی را جهت شان خوانند و بعضی فمکشان و ریزه
دقاق او را سوختن و هر چه از چوب جدا بود از او جدا شوند
و آنچه با چوب آمیخته بود اسفل و ازرق خوانند و این جمله
سپید باشد هر بزرگی زند و بعضی زرد باشد و بعضی
الکهب

الکهب و بعضی نیز سپید بود براق باشد مانند شبه و چنین
پارهای از آن را بجوشانند سپید شود اما بسیار نقصان
کافوری را پارهای او ستبرتر و محکم تر و شفاف او مرای
نکاه خوانند و آنچه سپید نباشد و را علافی خوانند از بهر
آنکه بجهت شکل او باشد و بعد از آن دعمانی از کافور بدتر بهار
در آن غش بسیار کنند و کافور را از چوب بگیرند کافور معمول
بود و چنین مصعد کنند معیب شود از جهت شکل و
و آن را کافور انگشتی خوانند و سپید بغایت بود از جنس فیصوری
و رباحی یک من دولت دینار و مصعد بخرند دار معمول
خبث کافور را خبر کنند
یک من مغ دینار بخرند
و آن را قاطر خوانند و از شیر خود بهنگ ... درخت

سفیده ده جزو و موم دو جزو و روغن نرگس یک جزو نرگس بسایند
و با کافور بیامیزند و باشد که از کافور مصعد پارها بر آن پاشند و زرد
کنند و بعضی آگهیت بجای زاجی بهم پاشند
بر آگینه بر آتش نهند و اگر تمام برفت خالص بود و اگر چیزی بماند
خیانت کرده باشند و در طعم تیزی و مالیدن بدست اعتبار نبود
که باشد عشق طعم و بوی کافور بگیرد و بدست مالیده
شود و کافور خالص نباشد که از دست پارها محکم بود که
بدست مالیدن نشود کافور خالص زرد
از هوا و باد از حال بگردد و باشد که تحلیل یابد و بخار شود
و آن را در شیشه با موضعی استوار باید داشت که هوا در و
نشود و بعضی تخم با آن بیامیزند کافور حرارت
بنشاند و در تبهای گرم سود بغایت دارد و در سایه حصبه
چشم را از آنکه در وی جوشش پدید آید نگاه باید داشت
و بوی کافور با آن [illegible] با صندل از نفر و در معرجها صندلی سرفه بکار دارند

قوت باه را ضعیف کند پنجم صندل بعمل هندی

40

صندل هم بجزایر هندوستان باشد و بیشتر در ولایت چینی باشد
که از آن استخراج کنند دارچینی که معدن کافور باشد نیز از آنجا باشد
و هندی صندل را چندل خوانند و نام صندل از آنجا گرفته اند
صندل انواع بود برنگ سپید و زرد و سرخ بود و بهترین
انواع صندل نوعی بود که آن را مقاصری خوانند و بزردی نزدیک بود
زرد رنگ و محکم و خوشبو و مصمت باشد از موضعی آید که آن را
ارض الذهب خوانند و گنز بوی و بغایت تیز و خوش بود
و بعد از آن نوعی باشد که آن را جوزی خوانند و آن پارها بزرگ و ستبر
باشد و برنگ سپید و سرخ و خام باشد و نرم زردی باشد و مشتعل
بکار دارند بس [illegible] باشد و آن نرم تر و از آن سکین تر باشد
و بزردی مایل باشد و در میان او مانند رشتها باشد بس و تواتر
قی بعد از آن رنگ سپید و سرخ نام باشد و آن از همه بیشتر باشد
و بعد از آن صندل سرخ که آن را ابو سر [illegible] خوانند

وعود از بلاد یمن بهتر و سایر صندل هر ظرفها را شاید و از
ان شطرنج و نرد و دیگر آلات تراشند و نوعی دیگر باشد
یکی که معروف بود به بخاری و محکم بود و بوی ندارد و هیچ
بکار نیاید و فرق میان مقاصیری و بوستی آنست که مانند
غلالی که بوی ندارد و چون ... از و درد ... گیرند
از حریق تا نمی گیرد ... درد سر گرم
طلا کنند سود دارد و جگر و معده گرم و معتدل را
قوت دهد و حرارت تا اعتدال آرد و در بعضی
... و مفرحها بکار دارند ششم زعفران
بسیار جایها بود و کلی آنکه بود دارد که
آخر خریف شکفته شود و در میان ریشه زعفران
باشد و بهترین بلاد عجمست و دیگر جایها
قهستانی و بعد از آن عراقی و باید که ... خوش رنگ و
و تر و تازه باشد که ... انگشت سیاهی کشد
و ... که تازه بود ... بر ... کند
... معصفر رنگ ...

خاصیت صندل

اصل زعفران

تا منفعت ... بسیار درد دارند
و عطرها بکار دارند و قوت دل دهد و در
بکار دارند و در غذاها و حلواها کنند هفتم زباد
جانوریست مانند گربه باشد اندکی از گربه بزرگتر
... و دنبال درازتر و بینی بزرگتر از طرف ...
آرند و از هندوستان ... افتد و از ...
... چیزی حاصل شود مانند عرقی که بوی و
خوش ... کنند از آن زباد خوانند هر سه روز بقدر نیم درم
تا یک مثقال حاصل آید تیز بوی باشد و چون کهنه
و کهنه شود سیاه گردد و در عطرها بکار دارند و ...
و ... و بعد از آن تیزی او ...
با دیگر عطرها آمیخته شود ... تیزی ...
... بسیار آورند و بعضی ... گربه
عنبر و گربه ... مشک ...
اند

خاصیت زباد

و لازم همین او بوی خوش آید و بوی ریحان
کو تیمار کند بر او را بیست سند و سل کرند جایه
و لیسنان باز کنند و نگاه دارند تا کنند بمشوط
قیراه دریا الحر بند بیفتد زمانی از نی چوزی
مانند روغنی [illegible] آید و بغایت خوش بوی
بعضی بنه مشک بخرند و بعضی از جهت الحمام
از مرداری ورن آید بکر [illegible] دارند و پوست او
را پاره پاره کنند مانند درهمها و در منزلها آویزند که بوی خو
ش از آن آید و بعضها دیگر چون جوز بوا و قرنفل در میان
[illegible] کنند تا [illegible] گلستان [illegible] موضع
بیشتر در آن وقت زنده بود چون بگفتن ریزد
بقدر نیم درم چنین مانند [illegible] برا روی سال
[illegible] خاصل کنند هشتم [illegible]
از بلاد شام آرند و بهترین قبرسی بود و
از بوی

42 از موی ریش بز حاصل کنند و اصل او چیزی تر و سنده باشد در آن
چند فصل زمستان نشسته بز آن گیاه دست دارد و چون آن گیاه می خورد
آن رطوبتها از ریش و موی بز بندد و چون از چشم خواهد که جمع شود
و بارها بز آن نشود و هر چه در ریش و موهای سر او بندد پاک بود و آنچه بر
ران او بندد [illegible] و آنچه بسم او بندد با ریگ و خاک
آمیخته بود و گیاه لادن برگ سیاه بود کسی بر زرد و بعضی گویند
به مغرب و حبش و هند و ترکستان هم باشد اما نه نیک بود و قبرسی
پاک صافی از همه بهتر باشد و باشد که [illegible]
در داروها بکار آید و روغن او موی را دراز کند و موی را
بر رویاند و اگر در زیر زن دود کنند بچه [illegible] بیفکند و بجای عنبر کنند

باب چهارم

و در این باب پانزده چیز آورده شود اول زنجبیل [illegible]
[illegible] او در عالم پراکنده و بسیار است و در همه اقلیمها هست

اما در اکسیرها بسیار است در رنگ تفاوت دارد بعضی سرخ
رنگ تر است و بعضی اندک میل دارد بسپیدی یا بزردی
یا بسبزی یا بسیاهی و از همه معادن [illegible] باید زر را بسبب
خاصه آنچه در [illegible] معروف باشد و بسپیدی مایل تر
زر هند قیمتی است زر از همه گوهرها گداختنی
محکم تر و گران تر است و برش پاینده تر و زر خالص کم باشد
و چندانکه از آتش بیشتر بماند سرخ تر گردد و نرم تر و در گداز از
شغف و بگداختن چیزی محسوس از او کم نشود و چیزی در خلاص ریزند
و پخته کنند هر چند او آمیخته بود از غش و از گوهرهای دیگر و
باشد همه سوخته گردد و زر پاک بر جای آید اما یکباره پاک نشود
و چیزی گویند که زر را چندانکه با خلاص ریزند چیزی کم نشود
اما این سخن اصلا ندارد چیزی هر بار از زر کم شود و از اندکها
آن او کم شود تا بدانجا که [illegible] دریابند در رساله برادر
های تیز رنگ بر آرند و ضبط کنند و زر را از

از اکسیر جسد زر ندارد خلاص بر نتابد و بحقیقت زر نباشد و اکسیر
کیمیاگران دعوی کنند زر را برتابد از خلاص بیرون آید اما آن
سخن اصلی ندارد و بیشتر چیزها از زر باشد که آن نقره و کان
مس [illegible] باشد اما [illegible] بود یا زر نباشد اگر از زر بیند
نکند از فایده کمتر نبیند [illegible] بزرگترین خاصیت زر آنکه
گوهر او پاینده تر از همه گوهرهای گداز [illegible] و ناگداز [illegible]
و در چشم همه اهل عالم عزیز است و بیشتر چیزها بدان
و هر شکل که خواهند در او تصرف می کنند و از این
جهت معاملات همه اهل عالم با یکدیگر [illegible]
اگر کسی خواهد [illegible] از شرق تا مغرب [illegible]
داد و ستد متاعها و اجناس باشد و خواهد با خود
نبرد [illegible] نقد [illegible] بها چیز [illegible]
و آنجا باز [illegible] اگر در [illegible] و در [illegible]

تلف شود و نیز چون رنگ دیدن او نیکوست و در چراغ
از دیدن او آتش آهسته و در ریشتنها و آرایشها و اسباب
مجلس نوشیدنی و افکندنی با زینت و نیکویی است و اگر مناسبت
زر با روح سودای دیگر جانوران را این مناسبت نیست چه کوکب
خود در چه چیز زرین بنهاد خرم شود و موش زر برزرد
و بسیار جانوران بدین مناسبت کشته‌اند با آنکه ایشان را سلاطین باز
نیابند و بر رفت این دیگر در مفرحها قوت دل و دماغ
و در دارو جهت نور چشم و دهان و چیدن دردها کمر باید
بوی دهان خوش کند و داغ که بر نهند زود بر کرده
باز شود و زر آتش ندیده که از کان برون آید در حیلی
کارها بهتر باشد   دوم نقره   معدن نقره   نقره را هم معدن
بسیار است در همه عالم پراکنده خاصه در ولایتهای روم
و [illegible] کشتان و همچنین در ولایتهای جبلان
و [illegible] معدن نقره [illegible] و نقره و [illegible]

که بیک هم باشد و تو هم از آنجا می گیرند و نیکی که از کمر بر
زر بهتر باشد در سر کوره نقره بهتر و بیشتر است و در نقره
تفاوت چندان نیست چه در زر اما هم تفاوت بسیار است
و نقره کشتانی بهتر از دیگر نقره باشد و نقره پاک از آتش
در بابل دمعها و زمینها باشد که او هیچ زر نیست
و نقره هر دارو بی تر سوخته و چنین شود و هر کار در از مانند
خاکستر کرده و در زمین چون کان بکار بر زیرکی است
خاصیت نقره در مفرحها دارو ها چشم و دیگر
همچنان نقره نیز بکار دارند منفعت دهد و بکرو و قار
ریشها سود دارد و با دیگر داروها بوی دهن خوش کند
و در سواری بول را سود دارد و بعد از ظرفها زر
آنها ظرف بهتر از نقره بنا شد و معجونها دارو که
در دهن کند پاک و نیکو نماید و نقره سوده سود و مالش سود
سوم مس   معدن مس در بهشتی و [illegible]
موجود باشد و کیمیاگران گویند اول در کان مس پدید آید

وبعد ازان چون زنک یابد کی یابد زرد شود یا نقره
و مس شامی و خاصه انچه از قبرس آرند نیکوتر باشد
و در ولایت الموت دیده ام که مس از کوه بری چیدند
بی آنکه بر آن کار کنند و یک پاره یافته بودند که سنگ ا
انچه [illegible] بود یعنی [illegible] از درم وانچ از نوادر [illegible]
مس انواع بود یکی که با زردی زند و آن
قبرسی بود بعد ازان سرخ صافی بعد ازان سیاه رنگ
مس را فایده بسیار است و یکی آنکی زنکار دادن
زنکار آید وان [illegible] داروها [illegible] طالیقون سازند
وچنین گویند که جراحتی که بآن کنند بهتر شود و مو
ی که منقاش طالیقون بر کشند دیگر نروید تا ابد و اگر
از [illegible] ماهی [illegible] زنند هر ماهی که در [illegible] اوفتد جز
شود و میل که از او سازند درد چشم را سود دارد و
و از مس سوخته [illegible] سازند در داروها [illegible]
چشم بکار دارند و در مرهمها آید مس را [illegible] که [illegible]
کنند و در جای نمکین نهند تا زنگ بر آرد و در [illegible] و

و کاسه مس طعام خورند [illegible] ضرر [illegible] و پسندیده است مگر که بقلعی 45
اندوده کنند

چهارم قلعی

در هندوستان با
شد [illegible] که [illegible] خوانند از سرندیب تا ا
نجا جانب مشرق [illegible] پنج روزه راه باشد قلعی
خاص ازو آرند و نام قلعی در اصل [illegible] بود [illegible] و سبب
آنکه از آنجا براه دریا بعمان آرند در عرب [illegible] از خاص عمانی
خوانند و ازان [illegible] آوان بود که [illegible]
[illegible] کنند و اندکی با زردی زنند [illegible]
سازند و چون [illegible] سرب بیامیزند [illegible] خوانند و بعضی
ارزیز مانند یعنی میانه قلعی و سرب [illegible] قلعی سوخته در مر
همها [illegible] سود دارد [illegible] رنگ روی [illegible]
[illegible] چون قلعی
[illegible] کرده بر [illegible] شهوت [illegible] و احتلام
باز دارد

پنجم سرب

معدن سرب بسیار باشد [illegible] زیادت [illegible]

درین جوهر از کرمان آرند از قلعی سیاه‌تر باشد
و زود گداخته باشد و بود بسیار زری سرب تولد
کند و مرغالی که سرب باشد همانجا باشد و تو
تیا در باب چشم خاصیتی عظیم دارد و انواع بسیار
است و از سرب که آن را بسوزند سپیده
سازند که از رصاص آید و در زنگار و مرهم‌ها داخل کنند و بکار دا
رند و نقاشان را هم آن احتیاج است و اگر تا بولی
باهم بسوزند سرنج تمام باید از آن سرنج سازند که
در رنگ سرخی بکار دارند و اگر مار[ا] ... بسوزند تا سوخته
سرب دار و ... بکار برند و مرداسنگ از سرب ساز
ند بگدازند و سوخته برو نهند و منافع مرداسنگ بسیار است
و بهترین اصفهانی باشد و نوعی دیگر مرداسنگ باشد که از نقره
سازند و از ریگ کران کاران ... مرداسنگ سازند و
سرب هم اگر بر کرگاه بندند شهوت بنشاند و ...

ششم آهن

معدن‌ها آهن در احوال

معدن آهن بسیار است و در ... بیشتر و از ...
و آهن دو نوع باشد پولاد و نرم آهن و پولاد دو نوع بود کانی و

و معمول پولاد کانی ... شاه آن خوانند و دیگر پولاد
را از آهن نرم سازند بدان روها تیز و بخارا بس پولاد
بهتر در هراة چند است و انواع پولاد که از آهن نرم سازند
و جوهر بضعیف پدید آید و بهترین پولاد ...
باشد و آن به هندوستان سازند و پولاد ...
دیگر باشد هندی و پولادی که در پارس می‌سازند ...
... و سفید ... گوهر ... پولاد
هندی ... حک ... شکل ...
... باشد و ... از پولاد ... چهار ...
... انگشت بروی نقش کرده آید ...
همان اثر ... دارد ... گوهر ... تغنی
با منفعت تر باشد ... آهن ... تمام
و ... آهن ... آهن ...
... که برگ ...

BLANK PAGE

هیچ ابی نا مع ترازاکی نباشد که بر کان آهن گذرد و درا

هفتم چنین گویند در چین که ما انرا [illegible] چو

گوهری هست که ختی باشد که از او [illegible] زرد

و این سخن بیشتر اهل کیمیا خوانند لیکن

گوهر درست و لاابتها ندیده است را اگر هست الحق نفا

و از زر و نقره و آهن و مس و قلعی و سرب

گرمی هم بداند که گوهری [illegible] که از [illegible]

کسی خرانند می گویند که این هم بر [illegible] هند و

[illegible] گویند کسی که او را از [illegible]

باشد در زیر [illegible] او را [illegible]

گرد [illegible] و با کودکان [illegible] قال النبی [illegible]

هشتم سیماب هرچند سیماب از گوهرها

زنده نیست اما چون بااین گوهرها نزدیک

دیگر او کرده باشد

معدن سیم

[illegible] لکن [illegible]

ISFAHAN 19

94

DR. CARO
19 ISFAHAN 35
MINASIAN

BLANK PAGE

UCLA

END OF REEL
PLEASE REWIND

UCLA Reprographic Service